فصلنامه علمی راهبرد سیاسی
انتشارات دانشگاه راهبردی

رویکرد جهان سوم به حقوق بین الملل و مسئولیت دولتها در پرتو تحولات ایران

عباس برزگرزاده[1]، بنفشه محمدی[2]

دوره ۹، شماره ٤، پیاپی ۳۵
زمستان ١٤٠٤

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
١٤٠٤/٠٨/٢٩
تاریخ پذیرش:
١٤٠٤/١٢/٠٥
صص: ٤٥٤-٤٣١

شاپا چاپی: ٤٥٦٥-٢٥٨٨
الکترونیکی: ٠٣٨١-٢٧١٧

چکیده

حقوق بین‌الملل سنتی با ارائه قواعد عام‌شمول، مدعی تنظیم بی‌طرفانه روابط میان دولت‌هاست، اما این عام‌شمولی لزوماً به معنای برابری واقعی در شکل‌گیری و اجرای قواعد نیست. مسئله اصلی این پژوهش آن است که چگونه بی‌توجهی به نابرابری‌های ساختاری و اعمال یکسان معیارهایی نظیر استاندارد مراقبت مقتضی، بدون لحاظ ظرفیت‌های واقعی کشورهای در حال توسعه، می‌تواند به نتایج نامتوازن منجر شود؛ چالش‌هایی که در تحولات معاصر ایران نظیر تحریم‌های یک‌جانبه، تعرض به مصونیت قضایی و استانداردهای دوگانه حقوق بشری به‌روشنی نمایان است. این نوشتار با روش توصیفی ـ تحلیلی و با بهره‌گیری از رویکرد انتقادی «رویکرد جهان سوم به حقوق بین‌الملل»، به واکاوی چالش‌های نظام مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که قواعد مسئولیت، در بستر مناسبات نابرابر قدرت، گاه به ابزاری برای بازتولید سلطه و تحمیل انتظارات نامتناسب بر کشورهای جنوب تبدیل می‌شوند. نتیجه‌گیری مقاله بر ضرورت حرکت به سوی نظامی کثرت‌گرا و عدالت‌محور تأکید دارد؛ امری که مستلزم تقویت هم‌گرایی‌های جنوب – جنوب، بازاندیشی در معیارهای ارزیابی تعهدات با لحاظ ظرفیت‌های واقعی دولت‌ها، و غنی‌سازی دکترین حقوقی بومی برای تحقق برابری ماهوی حاکمیت‌ها و مقابله با اقدامات قهرآمیز یک‌جانبه است.

کلیدواژه‌ها: رویکرد جهان سوم به حقوق بین‌الملل، مسئولیت بین‌المللی دولت، تحریم‌های یک‌جانبه، حاکمیت ملی، اقدامات قهرآمیز.

۱. استادیار، گروه حقوق بین الملل عمومی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. (نویسنده مسئول)
Abbas.barzegar1360@iau.ac.ir
۲. دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی، گروه حقوق، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران.

مقدمه

حقوق بین‌الملل معاصر، به‌عنوان نظامی عام‌شمول برای تنظیم روابط میان دولت‌ها، بر مجموعه‌ای از اصول، قواعد و نهادهای مشترک استوار است که در ظاهر، بدون تمایز میان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه، بر تمامی تابعان حقوق بین‌الملل اعمال می‌شوند. این عام‌شمولی، یکی از ویژگی‌های بنیادین نظام حقوقی بین‌المللی است؛ بااین‌حال، نمی‌توان از آن لزوماً بی‌طرفی تاریخی و ساختاری این نظام را نتیجه گرفت. شکل‌گیری تاریخی بسیاری از مفاهیم و نهادهای حقوق بین‌الملل در بستر تحولات سیاسی، اقتصادی و فلسفی اروپا و گسترش مناسبات استعماری صورت پذیرفته و همین پیشینه در برخی موارد بر محتوای قواعد، شیوه توسعه آن‌ها و سازوکارهای اجرای بین‌المللی تأثیر گذاشته است. ازاین‌رو، باید میان «عام‌شمولی قواعد حقوق بین‌الملل» و «برابری واقعی دولت‌ها در فرایند شکل‌گیری، تفسیر و اجرای این قواعد» تمایز قائل شد. دوگانه میان «هنجارسازی متأثر از تجربه تاریخی و قدرت کشورهای مسلط» و «واقعیات ساختاری و نیازهای متفاوت کشورهای جنوب جهانی»، شکافی اساسی در مشروعیت و کارآمدی برخی سازوکارهای حقوقی بین‌المللی ایجاد کرده است. در این میان، نظریه انتقادی رویکرد جهان سوم به حقوق بین‌الملل، بدون آنکه ضرورت وجود قواعد مشترک بین‌المللی را انکار کند، می‌کوشد پیش‌فرض‌های تاریخی، مناسبات قدرت و پیامدهای نابرابر اجرای این قواعد را آشکار سازد و نشان دهد که چگونه برخی هنجارهای ظاهراً بی‌طرفانه ممکن است در فرایند تفسیر و اعمال، منافع و اولویت‌های قدرت‌های مسلط را بازتولید کنند. یکی از مهم‌ترین عرصه‌های بروز این چالش، نظام حقوق مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها است. این نظام، بر اساس طرح مواد کمیسیون حقوق بین‌الملل مصوب ۲۰۰۱، تحقق عمل متخلفانه بین‌المللی را به دو شرط اساسی، یعنی انتساب رفتار به دولت و نقض تعهد بین‌المللی آن، منوط می‌سازد. در کنار این دو شرط، معیارهایی نظیر مراقبت مقتضی نیز در ارزیابی رعایت برخی تعهدات اولیه بین‌المللی نقش دارند. مسئله اساسی آن است که اعمال این معیارها، به‌ویژه در حوزه تعهدات پیشگیرانه، بدون توجه به تفاوت ظرفیت‌های اقتصادی، فناورانه، نهادی و جغرافیایی دولت‌ها، می‌تواند به ارزیابی‌های نامتناسب و بازتولید نابرابری‌های موجود منجر شود. بنابراین، مسئله پژوهش حاضر نه انکار عام‌شمولی قواعد مسئولیت، بلکه بررسی نسبت میان عام‌شمولی هنجاری، نابرابری ساختاری و عدالت در اجرای این قواعد است.

اگرچه ادبیات پژوهشی پیشین تا حدودی به تبیین نظری رویکرد جهان سوم و نیز بررسی عمومی رژیم مسئولیت بین‌المللی پرداخته‌اند، اما اغلب این مطالعات در مرزهای انتزاعی و نظری متوقف مانده و کمتر به پیوند زدن این چارچوب مفهومی با تجارب زیسته و چالش‌های حقوقی ملموس پرداخته‌اند. از سوی دیگر، پژوهش‌های موجود در زمینه حقوق بین‌الملل پیرامون ایران، عموماً با رویکردی هنجارگرایانه و پوزیتیویستی به تحلیل وقایع پرداخته و ساختار کلی نظام بین‌الملل را مفروض و بی‌طرف پنداشته‌اند. نوآوری بنیادین این نوشتار در آن است که با بهره‌گیری از ظرفیت‌های انتقادی رویکرد جهان سوم، تحولات حقوقی معاصر ایران را از یک «وضعیت حقوقی منفرد» به یک «مطالعه موردی ساختاری» ارتقا می‌دهد. این پژوهش با خروج از تحلیل‌های صرفاً توصیفی، تلاقی تعهدات بین‌المللی، مفهوم حاکمیت ملی و استانداردهای دوگانه در اعمال قواعد مسئولیت را در بستر زیسته ایران به بوته نقد می‌گذارد و نشان می‌دهد که چگونه تجارب این کشور می‌تواند زمینه‌ساز بازاندیشی در مبانی حقوق مسئولیت بین‌المللی و حرکت به سوی نظامی عادلانه‌تر و کثرت‌گرایانه‌تر در سطح جهانی باشد.

۱. مبانی نظری

برای تبیین دقیق چالش‌های فراروی نظام حقوق مسئولیت بین‌المللی، نخست باید خاستگاه‌های تاریخی و محورهای فکری رویکرد جهان‌سوم را واکاوی کرد. این رویکرد با واسازیِ جهان‌شمولی صوری، ساختارهای پنهان هژمونی در حقوق بین‌الملل را به نقد می‌کشد و بستری انتقادی برای بازخوانیِ مناسبات قدرت فراهم می‌سازد.

۱-۱. تبارشناسی و امواج فکری رویکرد جهان سوم به حقوق بینالملل و مسئولیت دولتها

تبارشناسی رویکرد جهان سوم به حقوق بین‌الملل نشان‌دهنده یک پویایی مستمر فکری و هنجاری است که ریشه در مواجهه تاریخی ملت‌های تحت سلطه با چارچوب‌های تحمیلی استعمار دارد. شکل‌گیری این مکتب انتقادی حاصل بازخوانی نقادانه ساختار حقوق بین‌الملل و پیوند تفکیک‌ناپذیر آن با سازوکارهای بازتولید هژمونی است *(Anghie, 2023: 7)*. در موج نخست، که مقارن با دوران استعمارزدایی پس از جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری کنفرانس باندونگ بود، تلاش نخبگان جنوب جهانی عمدتاً بر اصلاحات درون سیستمی، تثبیت اصل حاکمیت ملی و استفاده از

نهادهای بین‌المللی برای مهار یک‌جانبه‌گرایی متمرکز بود. در این مرحله، امیدواری به بازآفرینی حقوق بین‌الملل از طریق ابزارهایی نظیر قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد و تدوین نظام نوین اقتصادی بین‌المللی وجود داشت تا از این رهگذر، شکاف فاحش قدرت میان دولت‌های استعمارگر و ملل تازه استقلال‌یافته ترمیم گردد. با این حال، تداوم ساختارهای نابرابر و ناکارآمدی اصلاحات صوری، بستر زایش موج دوم این رویکرد را از اواخر قرن بیستم فراهم ساخت. موج دوم با اتخاذ رویکردی ساختارگرا، شالوده شکن و پسامهاجرتی، فراتر از اصلاحات روبنایی گام برداشت و ماهیت ذاتاً استعماری مفاهیم بنیادین حقوق بین‌الملل را آماج نقد قرار داد (*Gómez Sánchez & Arenas Catalán, 2024: 135*). در این چارچوب تحلیلی، حقوق بین‌الملل معاصر صرفاً بازتاب‌دهنده بی‌طرفانه روابط میان دولت‌ها نیست، بلکه نظامی هنجارین است که تحت پوشش واژگان جهان‌شمول، منافع دولت‌های مسلط را بازتولید و تثبیت می‌کند (*Anghie, 2023: 9*). این گذار پارادایمی پیامدهای مستقیمی بر درک حقوق مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها برجای می‌گذارد. نظام سنتی مسئولیت، با فرض برابری حاکمیت‌ها، قواعدی انتزاعی را وضع کرده است که در عمل، آسیب‌پذیری‌های ویژه کشورهای جنوب را نادیده می‌انگارد و ابزارهای حقوقی را در خدمت پاسخگو کردن یک‌سویه دولت‌های در حال توسعه قرار می‌دهد. ساختار نهادینه‌شده مسئولیت بین‌المللی، به دلیل پیش‌فرض‌های نابرابر تاریخی، نه تنها از عهده جبران خسارات ناشی از بهره‌کشی تاریخی و مداخله‌گرایی برنمی‌آید، بلکه از طریق تحمیل استانداردهای صلب و نابرابر، اعمال فشارهای نامتقارن را مشروعیت می‌بخشد (*La Rasilla, 2021: 138*). در افق تکاملی این تفکر انتقادی، بازخوانی قواعد مسئولیت بین‌المللی ضرورتی بنیادین برای واسازی هژمونی قضایی و اجرایی قدرت‌های بزرگ به‌شمار می‌رود. در نتیجه، امواج متوالی این اندیشه نشان می‌دهند که تحول در نظام مسئولیت دولت‌ها تنها با بازتعریف عدالت بین‌المللی و پایان دادن به مصونیت ساختاری دولت‌های قدرتمند امکان‌پذیر است.

۱-۲. محورهای انتقادی نسبت به حقوق بین‌الملل سنتی

محورهای انتقادی رویکرد جهان سوم نسبت به حقوق بین‌الملل سنتی، نه بر انکار ضرورت وجود قواعد عام و مشترک بین‌المللی، بلکه بر بررسی انتقادی زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری، ساختارهای نهادی و پیامدهای اجرایی این قواعد تمرکز دارند. از این منظر، عام‌شمول بودن یک

قاعده حقوقی به معنای مشـــارکت برابر تمامی دولت‌ها در فرایند تدوین آن یا برخورداری یکســـان آن‌ها از آثار و نتایج اجرای قاعده نیســـت. بنیادین‌ترین نقد در این زمینه، متوجه فاصـــله میان «جهان‌شـــمولی هنجاری» و «برابری واقعی در تولید و اجرای هنجارها» اســـت؛ زیرا ممکن اســـت قواعدی که در ظاهر برای تمامی دولت‌ها به صورت یکسان وضع شده‌اند، در بستر نابرابری‌های تاریخی، اقتصادی و سیاسی، آثار متفاوت و حتی نامتناسبی بر کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه بر جای بگذارند. در چنین شرایطی، مسئله اصلی نه فقدان قواعد مشترک، بلکه چگونگی شکل‌گیری، تفسیر و اجرای آن‌ها در ساختار نامتوازن جامعه بین‌المللی است. این فرایند تعمیم‌دهی نابرابر، با نادیده گرفتن تنوع فرهنگی و اقتصـــادی، موجب تبدیل حقوق بین‌الملل به ابزاری جهت تداوم سلسله‌مراتب نژادی و ژئوپلیتیکی می‌گردد *(Achiume et al., 2021: 1475)*. در ساحت نهادی نیز «ســاختار نابرابر هنجارســازی در ســازمان‌های بین‌المللی» بازتاب‌دهنده همین عدم توازن بنیادین است؛ به گونه‌ای که سازوکارهای رسمی قاعده سازی و تصمیم‌گیری همواره تحت تأثیر قدرت چانه‌زنی نامتقارن، توزیع نامتوازن حق وتو، و اولویت‌بخشی به رژیم‌های حقوقی غرب‌محور قرار دارند. فرایندهای تدوین و توســـعه تدریجی حقوق در این مجامع، به‌جای پاســـخگویی به چالش‌های انضمامی جنوب جهانی، عمدتاً جهت حراست از منافع راهبردی و اقتصادی دولت‌های ثروتمند مهندســی می‌شــوند و دســترســی برابر ملل در حال توســعه به منابع مشــترک بین‌المللی را محدود می‌ســـازند *(Enyew et al., 2022: 460)*. افزون بر این، در بســـتر نظریه‌پردازی و عمل حقوقی معاصر، ماهیت اروپامحور نظم حقوقی از طریق نهادینه‌سازی استانداردهای خاصی از رفتار دولتی تحکیم شده که فرصت مشارکت متکثر و برابر در فرایند هنجارسازی جهانی را سلب می‌کند *(Mbengue & Akinkugbe, 2023: 235)*. در امتداد این چالش‌های ساختاری، «مفهوم حاکمیت کامل» با بحرانی جدی در برابر انواع مداخلات فراملی مواجه شده است. در حالی که دکترین سنتی، حاکمیت را اصـــلی خلل‌ناپذیر و ضـــامن اســـتقلال دولت‌ها تعریف می‌کرد، در عمل شـــاهد مشروط‌سازی حاکمیت کشورهای در حال توسعه از طریق سازوکارهایی نظیر مشروطیت اقتصادی، مداخله‌های بشـــردوســـتانه گزینشـــی و تحریم‌های فرامرزی هســـتیم. این کاربســـت دوگانه موجب تضعیف اقتدار ملی دولت‌های جنوب در مدیریت منابع و تعیین خط‌مشی‌های اقتصادی و سیاسی خود می‌شود. از این منظر، بازخوانی انتقادی حقوق سنتی اثبات می‌کند که حاکمیت کامل به امتیازی

مختص قدرت‌های برتر فروکاسته شده و برای کشورهای ضعیف‌تر به مفهومی آسیب‌پذیر بدل گشته است؛ امری که مشروعیت‌بخشی به انواع فشارهای هژمونیک را تسهیل کرده و بازتعریف بنیادین ساختار حقوق بین‌الملل را به یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر تبدیل می‌سازد.

۲. نقد سازوکارهای سنتی مسئولیت بین‌المللی دولت

نظام سنتی مسئولیت بین‌المللی با ادعای بی‌طرفی شکلی، قواعد خود را بر بستر برابریِ فرضیِ دولت‌ها بنا نهاده است. این بخش با واکاوی انتقادیِ طرح مواد ۲۰۰۱، نابرابری‌های ساختاری در استانداردهای انتساب، ضمانت‌های اجرا و اقدامات متقابل را بررسی می‌کند تا نشان دهد چگونه این سازوکارها در عمل به ابزاری برای تثبیت سلطه و نادیده‌انگاری شکاف میان شمال و جنوب بدل شده‌اند.

۲-۱. بازخوانی طرح مواد کمیسیون حقوق بین‌الملل (مصوب ۲۰۰۱)

بازخوانی انتقادی طرح مواد کمیسیون حقوق بین‌الملل درباره مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها (مصوب ۲۰۰۱)، مستلزم تفکیک دقیق میان شرایط تحقق عمل متخلفانه بین‌المللی و معیارهای ارزیابی رعایت تعهدات اولیه دولت‌ها است. مطابق ماده ۲ این طرح، تحقق عمل متخلفانه بین‌المللی منوط به اجتماع دو شرط اساسی است: نخست، رفتار مورد بحث، اعم از فعل یا ترک فعل، بر اساس قواعد حقوق بین‌الملل به دولت قابل انتساب باشد؛ دوم، همان رفتار نقض یک تعهد بین‌المللی لازم‌الاجرا برای آن دولت را تشکیل دهد. بنابراین، انتساب رفتار و نقض تعهد بین‌المللی، دو شرط مستقل و در عین حال لازم برای تحقق مسئولیت هستند و نمی‌توان معیارهایی نظیر مراقبت مقتضی یا اقدامات متقابل را در عرض این دو شرط، به‌عنوان ارکان مستقل و عمومی مسئولیت بین‌المللی معرفی کرد *(Crawford, & Baetens, 2022: 15)*. اهمیت این تفکیک در آن است که طرح مواد ۲۰۰۱ عمدتاً ناظر بر قواعد ثانویه مسئولیت، یعنی شرایط انتساب رفتار، احراز نقض تعهد و آثار حقوقی ناشی از عمل متخلفانه است؛ درحالی‌که محتوای تعهدات اولیه و معیارهای لازم برای تشخیص رعایت یا نقض آن‌ها، اصولاً در قواعد ماهوی مربوط به هر حوزه حقوق بین‌الملل تعیین می‌شود.

نخستین حوزه قابل بررسی، «اصل انتساب» است که در فصل دوم بخش نخست طرح مواد، به‌ویژه مواد ٤ تا ١١، مورد توجه قرار گرفته است. این قواعد مشخص می‌کنند که تحت چه شرایطی رفتار ارکان دولتی، اشخاص یا نهادهای برخوردار از اختیارات حکومتی و برخی بازیگران غیردولتی به دولت منتسب می‌شود. اگرچه این ضوابط در قالب قواعدی عمومی برای تمامی دولت‌ها تدوین شده‌اند، نحوه اعمال و تفسیر آن‌ها در شرایط پیچیده دولت‌سازی، مداخلات خارجی و فعالیت بازیگران فراملی می‌تواند با دشواری‌های متفاوتی مواجه شود. به‌ویژه، در مواردی که بازیگران غیردولتی در قلمرو یا تحت کنترل یک دولت فعالیت می‌کنند، احراز معیارهای حقوقی انتساب، از جمله کنترل مؤثر موضوع ماده ٨، نیازمند بررسی دقیق واقعیات و ادله مربوط است. از منظر رویکرد جهان سوم، چالش اساسی در این زمینه آن است که معیارهای انتساب نباید به‌گونه‌ای تفسیر شوند که از یک‌سو، بدون وجود ادله کافی، مسئولیت نامتناسبی بر دولت‌های در حال توسعه تحمیل کنند و از سوی دیگر، نقش قدرت‌های خارجی و بازیگران فراملی در ایجاد یا تشدید رفتارهای زیان‌بار را از تحلیل حقوقی خارج سازند. بنابراین، نقد ساختاری قواعد انتساب باید متوجه نحوه تفسیر و اعمال آن‌ها در بستر مناسبات نابرابر قدرت باشد، نه اصل ضرورت وجود معیارهای مشترک برای انتساب رفتار به دولت.

دومین حوزه مهم، نحوه احراز «نقض تعهد بین‌المللی» است که در ماده ١٢ و مواد بعدی طرح مواد مورد توجه قرار گرفته است. مطابق ماده ١٢، نقض تعهد بین‌المللی زمانی محقق می‌شود که رفتار دولت با آنچه تعهد مورد نظر اقتضا می‌کند مطابقت نداشته باشد؛ صرف‌نظر از منشأ یا ماهیت تعهد. در این زمینه، باید میان قواعد اولیه‌ای که محتوای تعهدات دولت‌ها را تعیین می‌کنند و قواعد ثانویه‌ای که شرایط تحقق و آثار مسئولیت را مشخص می‌سازند، تمایز قائل شد. یکی از معیارهای مهم در ارزیابی رعایت برخی تعهدات اولیه، استاندارد «مراقبت مقتضی» (*Due Diligence*) است. این استاندارد، برخلاف انتساب که مستقیماً یکی از شرایط تحقق عمل متخلفانه محسوب می‌شود، یک رکن مستقل و عمومی مسئولیت بین‌المللی نیست؛ بلکه در مواردی که قاعده اولیه، دولت را به اتخاذ اقدامات معقول و متناسب برای پیشگیری از وقوع خسارت، نظارت بر فعالیت‌های تحت صلاحیت یا کنترل خود یا جلوگیری از نقض حقوق سایر دولت‌ها مکلف می‌کند، معیار ارزیابی میزان پایبندی دولت به آن تعهد به شمار می‌رود. به بیان دیگر، در تعهدات مبتنی بر مراقبت مقتضی،

صرف وقوع خسارت یا تحقق نتیجه زیان‌بار، لزوماً برای احراز نقض تعهد کافی نیست؛ بلکه باید بررسی شود که دولت با توجه به شرایط قابل پیش‌بینی، میزان خطر، امکانات در دسترس و الزامات قاعده اولیه، اقدامات لازم و متناسب را اتخاذ کرده است یا خیر *(De Stefano, 2022: 38)*. اهمیت این موضوع در رویکرد جهان سوم به حقوق بین‌الملل، به‌ویژه از حیث تفاوت ظرفیت‌های اقتصادی، فناورانه، زیرساختی و نهادی دولت‌ها آشکار می‌شود. استاندارد مراقبت مقتضی، هرچند می‌تواند به‌عنوان معیاری انعطاف‌پذیر برای ارزیابی رفتار دولت‌ها عمل کند، در صورت تفسیر انتزاعی و بدون توجه به شرایط واقعی هر دولت، ممکن است انتظاراتی فراتر از امکانات عملی کشورهای در حال توسعه ایجاد کند. برای نمونه، در حوزه‌هایی نظیر حفاظت از محیط زیست، امنیت سایبری، پیشگیری از خسارات فرامرزی و نظارت بر فعالیت بازیگران غیردولتی، ارزیابی میزان مراقبت دولت نمی‌تواند بدون توجه به سطح توسعه اقتصادی، امکانات فنی، توان نظارتی و شرایط جغرافیایی آن صورت گیرد. این نکته در رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری نیز قابل مشاهده است؛ به‌گونه‌ای که در قضیه تنگه کورفو، دیوان در بررسی تکلیف آلبانی به مراقبت و نظارت بر قلمرو خود، به ارتباط میزان هوشیاری و نظارت با شرایط جغرافیایی و امکانات در دسترس دولت توجه کرده است. بنابراین، از منظر انتقادی، مسئله اصلی نفی استاندارد مراقبت مقتضی نیست، بلکه جلوگیری از تبدیل آن به معیاری صلب و یکسان است که تفاوت‌های ساختاری دولت‌ها را نادیده می‌گیرد. در نتیجه، ارزیابی رعایت این استاندارد باید با توجه به محتوای تعهد اولیه، میزان خطر قابل پیش‌بینی، امکانات معقول و در دسترس و شرایط خاص دولت مورد ارزیابی صورت پذیرد؛ بدون آنکه تفاوت ظرفیت‌ها به‌خودی‌خود به معافیت از تعهدات بین‌المللی منجر شود *(Thin, 2024: 82)*. از سوی دیگر، قواعد مربوط به اقدامات متقابل نیز باید در جایگاه حقوقی صحیح خود تحلیل شوند. اقدامات متقابل، برخلاف انتساب و نقض تعهد بین‌المللی، از شرایط تحقق مسئولیت نیستند؛ بلکه در چارچوب بخش سوم طرح مواد ۲۰۰۱ و در ارتباط با اجرای مسئولیت بین‌المللی و شرایط توسل به تدابیر متقابل مطرح می‌شوند. مواد ٤٩ تا ٥٤ این طرح، حدود و شرایط اقدامات متقابل را مشخص می‌کنند و بر ماهیت موقت و هدفمند این اقدامات، یعنی واداشتن دولت مسئول به اجرای تعهدات خود، تأکید دارند. از این منظر، نقد رویکرد جهان سوم باید متوجه امکان سوءاستفاده از این سازوکارها، نابرابری قدرت دولت‌ها در اجرای

متقابل تعهدات و دشواری‌های نظارت بر مشروعیت این اقدامات باشد. در مجموع، بازخوانی طرح مواد ۲۰۰۱ از منظر رویکرد جهان سوم مستلزم پذیرش ساختار عمومی و عام‌شمول قواعد مسئولیت، همراه با نقد نحوه تفسیر و اجرای آن‌ها در بستر نابرابری‌های ساختاری است. چنین رویکردی، به‌جای انکار قواعد مشترک، بر ضرورت تحقق برابری ماهوی در اعمال آن‌ها و ارزیابی متناسب تعهدات دولت‌ها با توجه به محتوای حقوقی و شرایط عینی حاکم تأکید می‌کند.

۲-۲. آسیب‌شناسی ضمانت‌های اجرا و اقدامات متقابل

آسیب‌شناسی سازوکارهای اجرای مسئولیت بین‌المللی در حقوق معاصر، مستلزم تفکیک میان شرایط تحقق عمل متخلفانه بین‌المللی و ابزارهای حقوقی اجرای مسئولیت پس از احراز آن است. در چارچوب طرح مواد ۲۰۰۱ کمیسیون حقوق بین‌الملل، اقدامات متقابل نه یکی از ارکان تحقق مسئولیت، بلکه از جمله سازوکارهای حقوقی پیش‌بینی‌شده برای مواجهه با رفتار متخلفانه دولت مسئول و وادا شتن آن به اجرای تعهدات بین‌المللی است. بااین‌حال، توسل به اقدامات متقابل تابع محدودیت‌های ماهوی و شکلی، از جمله هدفمند بودن، تناسب و رعایت شرایط مقرر در مواد ٤٩ تا ٥٤ طرح مواد است. از منظر رویکرد جهان سوم، مسئله اساسی در این زمینه آن است که نابرابری قدرت اقتصادی و سیاسی دولت‌ها می‌تواند زمینه استفاده نامتقارن از ابزارهای اجرایی را فراهم سازد. در این میان، توسل گسترده به اقدامات قهرآمیز یک‌جانبه، به‌ویژه هنگامی که خارج از چارچوب شرایط حقوقی اقدامات متقابل و بدون رعایت محدودیت‌های مربوط اعمال می‌شوند، ماهیت حقوقی این نهاد را با چالش مواجه می سازد. اقدامات متقابل سنتی بر اساس اصولی نظیر ضرورت، برگشت‌پذیری و تناسب تعریف شده‌اند تا صرفاً دولت متخلف را به بازگشت به پایبندی به تعهدات وادار سازند؛ اما تحریم‌های اقتصادی یک‌جانبه و فرامرزی که توسط قدرت‌های اقتصادی اعمال می شوند، واجد ماهیتی تنبیهی، نامتناسب و با آثار ساختاری پایدار هستند *(White, 2024: 512)*. این تدابیر با نقض آشکار اصل تناسب، به‌جای هدف قرار دادن ارکان حاکمیتی متخلف، کل زیرستبوم اقتصادی، رفاه عمومی و ساختارهای بنیادین جامعه هدف را تضعیف کرده و عملاً به ابزاری برای جنگ‌افروزی اقتصادی و تحمیل اراده سیاسی تبدیل می‌شوند *(Bogdanova, 2022: 95)*. دومین آسیب ساختاری در حوزه ضمانت‌های اجرا، نحوه بهره‌برداری از مفهوم «مسئولیت در قبال تعهدات عام‌الشمول» و «اقدامات متقابل جمعی توسط دولت‌های غیرمستقیماً متضرر» است.

اگرچه مفهوم تعهدات عام‌الشـمول با هدف حمایت از منافع بنیادین جامعه بین‌المللی توسـعه یافته، اما فقدان یک مرجع بی‌طرف قضـایی برای احراز نقض این هنجارها، بسـتری مسـاعد برای سوءاستفاده قدرت‌های هژمونیک پدید آورده است. در عمل، دولت‌های مسلط با تفسیر خودسرانه و گزینشی از نقض تعهدات عام‌الشمول، خود را در مقام ناظر و مجری انحصاری هنجارهای جهانی قرار می‌دهند و تحریم‌های جمعی فراملی را به نام حمایت از نظم عمومی بین‌المللی توجیه می‌کنند، در حالی که این رویه حقوق دولت‌های ثالث و اصل بی‌طرفی را به‌شدت مخدوش می‌سازد (*Lim & Mitchell, 2023: 375*). در نتیجه این فرایند، رژیم ضمانت‌های اجرا از کارکرد قاعده‌مند خود به عنوان ابزاری ترمیمی تهی شده و به یک سازوکار قهری نامتقارن بدل گشته است. کشورهایی که فاقد قدرت اقتصادی برتر یا نفوذ در شبکه‌های مالی جهانی هستند، هرگز توانایی کاربست متقابل چنین سازوکارهایی را ندارند و این امر سبب می شود که اقدامات متقابل عملاً به صورت جاده‌ای یک‌طرفه به زیان کشورهای جنوب عمل کند. از این منظر، بازتعریف حقوقی تدابیر متقابل مستلزم مهار خودسـری در اقدامات قهرآمیز و بازگرداندن صـلاحیت انحصـاری اعمال ضـمانت اجرا به نهادهای کثرت‌گرا و بین‌المللی اسـت تا از تبدیل تعهدات عام‌الشـمول به دسـتاویزی برای مداخله‌گرایی و نقض حقوق بنیادین ملت‌ها جلوگیری شود.

۲-۳. مسئولیت بین‌المللی ناشی از بهره‌کشی اقتصادی و غرامت‌های تاریخی

مفهوم مسـئولیت بین‌المللی در سـاختار کلاسـیک خود، بر پایه نوعی بی‌زمانی کاذب و تفکیک میان بی‌عدالتی‌های گذشـته و تکالیف حال اسـتوار شـده اسـت؛ رویکردی که مسـئله «بهره‌کشـی اقتصادی» و ضرورت پرداخت «غرامت‌های تاریخی» را از شمول قواعد مسئولیت خارج می‌سازد. در الگوهای سنتی، اصل عدم عطف‌به‌ماسبق شدن هنجارها و الزام به احراز نقض تعهدات هم‌زمان با وقوع رفتار، به عنوان سپری حقوقی برای مصون‌سازی قدرت‌های استعماری در برابر تاراج منابع، برده‌داری و تسلط نابرابر اقتصادی به کار گرفته شده است. این ساختار هنجاری با تثبیت وضعیت نابرابر ناشـی از اسـتعمار و بازتعریف نهاد جبران خسـارت به عنوان ابزاری صـرفاً کارکردی برای صیانت از نظم موجود، مطالبات جنوب جهانی برای جبران خسارت‌های تاریخی را نادیده می‌گیرد و ماهیتی ناعادلانه به خود می‌پذیرد (*Anghie, 2023: 423*). ناتوانی حقوق بین‌الملل معاصـر در پاسـخگویی به پیامدهای پایدار نظام‌های بهره‌کشـی، ناشـی از درهم‌تنیدگی عمیق این نظام با

ساختارهای نژادپرستانه و تقسیم کار نامتقارن جهانی است؛ امری که استمرار محرومیت‌های ساختاری و انباشت ثروت در شمال جهانی را نه به عنوان نقض تعهد، بلکه به مثابه یک وضعیت حقوقی تثبیت‌شده بازتولید می‌کند *(Achiume, 2025: 408)*. بر این اساس، حقوق مسئولیت دولت‌ها با تمرکز بر نقض‌های مقطعی و وقایع گسسته، از بازشناسی آسیب‌های مستمر ناشی از انتقال نامشروع ثروت و سلب مالکیت از ملت‌های تحت سلطه ناتوان مانده است. در مقابل، رویکرد انتقادی جهان سوم تلاش دارد با به چالش کشیدن خط‌کشی‌های صوری میان حقوق مشروع گذشته و تعهدات فعلی، مسئولیت بین‌المللی را به بستری برای بازتوزیع عادلانه منابع و بازشناسی صدمات ساختاری تبدیل نماید؛ هرچند این مطالبات همواره در برابر مقاومت رویه‌های قضایی و دکترین‌های ارتدوکس حقوقی قرار داشته است *(Von Arnauld, 2023: 787)*. تداوم نابرابری‌های تجاری، تحمیل بدهی‌های ساختاری و تاراج منابع طبیعی در دوران پساباستعمار، صرفاً امتداد الگوهای تاریخی بهره‌کشی است که نیازمند بازتعریف مفهوم غرامت از چارچوب غرامت‌های مادی صرف به سوی جبران‌های همه‌جانبه، بازسازی اقتصادی و الغای سازوکارهای سلطه نوین می‌باشد. از این چشم‌انداز، پیوند زدن بهره‌کشی اقتصادی به نظام مسئولیت بین‌المللی، گامی ضروری برای واسازی پوزیتیویسم حقوقی حاکم و نیل به نظمی عادلانه‌تر است؛ نظمی که در آن تاریخ ستم نادیده انگاشته نشود و تعهد به جبران، پیش شرط بنیادین تحقق حاکمیت واقعی و برابری ماهوی کشورها قلمداد گردد.

۳. واکاوی تحولات ایران در پرتو تقاطع رویکرد جهان سوم و حقوق مسئولیت بین‌المللی

تحولات حقوقی و سیاسی معاصر ایران نمودی عینی از رویارویی یک دولت در حال توسعه با کاربست گزینشی و نابرابر قواعد مسئولیت بین‌المللی است. این بخش با پیوند زدن مبانی نظری به واقعیات انضمامی، تأثیر تحریم‌های فرامرزی، تعرض به مصونیت قضایی و استانداردهای دوگانه حقوق بشری را در پرتو آموزه‌های رویکرد جهان سوم به محک ارزیابی می‌گذارد.

۳-۱. رژیم تحریم‌های فرامرزی و نقض اصول بنیادین مسئولیت بین‌المللی

تحمیل و گسترش رژیم تحریم‌های فرامرزی علیه ایران، یکی از بارزترین نمونه‌های نقض بنیادین اصول بنیادین حقوق بین‌الملل و قواعد حاکم بر مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها به شمار

می‌رود. این تدابیر با اعمال صلاحیت فراسرزمینی و هدف‌گیری مستقیم شریان‌های تجاری و بانکی، اصل بنیادین عدم مداخله در امور داخلی و حق تعیین سرنوشت اقتصادی ملت‌ها را مخدوش می‌سازند؛ رفتاری که ماهیتی کاملاً قهری داشته و به دلیل اثرگذاری فراگیر بر تمامی آحاد جامعه، مصداق بارز مجازات جمعی غیرنظامیان محسوب می شود و مغایر با موازین آمره حقوق بین‌الملل است (زنگی اهرمی و همکارن، ۱٤۰۰: ٤۸). فراتر از نقض حاکمیت ملی، اقدامات قهرآمیز یک‌جانبه به طور مستقیم سبب ایجاد مسئولیت بین‌المللی برای دولت‌های واضع به دلیل نقض فاحش تعهدات عام حقوق بشری می‌گردد. تحدید زنجیره تأمین دارو، تجهیزات پزشکی و تبادلات مالی بشردوستانه، حق بنیادین بر سلامت، حق بر حیات و حق بر توسعه پایدار شهروندان را با مخاطرات جدی روبرو ساخته است؛ وضعیتی که ادعاهای مربوط به وجود معافیت‌های بشردوستانه را به گزاره‌ای ناکارآمد و صوری در برابر هراس بیش‌ازحد نهادهای مالی بین‌المللی از مجازات‌های ثانویه بدل کرده است (علائی و زارعی، ۱٤۰۱: ۸٤). در بعد دادرسی و پیگیری‌های حقوقی، ابتکارات جمهوری اسلامی ایران در طرح دعوا نزد دیوان بین‌المللی دادگستری از جمله در پرونده‌های مربوط به نقض پیمان مودت و توقیف دارایی‌های بانک مرکزی نقشی محوری در توسعه تدریجی رویه قضایی و شفاف‌سازی مرزهای مشروعیت ابزارهای اقتصادی ایفا نموده است. این دعاوی بستری فراهم ساخت تا مرجع قضایی اصلی ملل متحد، دست‌کم در صدور دستورهای موقت و تحلیل‌های ماهوی، بر ضرورت رفع موانع دسترسی به اقلام اساسی و حیاتی و عدم سوءاستفاده از ابزارهای مالی تأکید ورزد (حیدرقلی‌زاده و جلالی، ۱٤۰۳: ۱۱۲۵). با وجود این دستاوردهای حقوقی، ماهیت یک‌جانبه‌گرایانه سازوکارهای اقتصادی غرب همچنان کارآمدی قواعد سنتی مسئولیت را در جبران کامل خسارات انسانی و مادی وارده با چالش مواجه ساخته است. از این منظر، تقاطع تجربه تحریم‌های ایران با رویکرد جهان سوم نشان می‌دهد که خلع سلاح حقوقی اقدامات قهرآمیز یک‌جانبه مستلزم ارتقای این تحریم‌ها به عنوان یک عمل متخلفانه بین‌المللی مستقل است تا تعهد به توقف و جبران کامل خسارات زیست‌محیطی، بهداشتی و توسعه‌ای به عنوان تعهدی عام‌الشمول بر دوش دولت‌های تحریم‌کننده تثبیت گردد.

۳-۲. مصادره اموال و تعرض به مصونیت قضایی دولت‌ها

تعرض به مصـونیت قضـایی و اجرایی دولت‌ها از طریق مصـادره اموال و انسـداد دارایی‌های حاکمیتی، یکی از نمودهای بارز نقض تعهدات بنیادین بین‌المللی و ا ستفاده ابزاری از حقوق داخلی علیه حاکمیت کشـورهای مسـتقل اسـت. در دهه‌های اخیر، تصـویب قوانین داخلی در کشـورهای غربی مبنی بر افزودن «ا ستثنای تروریسم» به دکترین مصونیت دولتی، زمینه ساز صلاحیت‌گستری نامشروع محاکم ملی این دولت‌ها در رسیدگی به دعاوی علیه سایر حاکمیت‌ها شده است. این رویه با نادیده گرفتن اصل برابری حاکمیت‌ها و تمایز بنیادین میان اعمال حاکمیتی و اعمال تصدی‌گرایانه، بسـتر لازم را برای صـدور احکام سـنگین غرامت و سـپس اجرای آن بر اموال عمومی و بانک‌های مرکزی دولت‌های هدف فراهم می‌آورد؛ اقدامی که مسـتقیماً نقض قواعد عرفی حقوق بین‌الملل پیرامون مصونیت قضایی و اجرایی اموال دولتی به شمار می‌رود (فروغی و عبا سی، ۱۳۹۸: ۱۷۸). گسترش این دست‌اندازی‌های قانونی در نظام‌های دادرسی ملی و تلاش برای بین‌المللی جلوه دادن تفاسـیر یک‌جانبه، حاکمیت قانون در عرصـه جهانی را با بی‌ثباتی سـاختاری مواجه کرده و با ایجاد رویه‌های بدعت‌آمیز، اصـل مصـونیت مطلق اموال بانک‌های مرکزی را نیز تضـعیف نموده اسـت (کرباسـی و همکاران، ۱٤۰۱: ۵۲). دومین چالش ماهوی در این فرایند، اسـتناد غیرموجه به نقض «اصـول آمره» برای توجیه سـلب مصـونیت دولت‌ها و مشـروعیت‌بخشـی به مصـادره دارایی‌ها در خدمت منافع و اهداف سیاسی غرب است. در حالی که مصونیت قضایی یک قاعده شکلی ناظر بر صلاحیت مراجع ر سیدگی‌کننده ا ست، محاکم غربی با خلط میان قواعد ماهوی و الزامات شکلی، مصـونیت را مانعی در برابر عدالت معرفی می‌کنند؛ حال آنکه دیوان بین‌المللی دادگسـتری در آرای متعددی بر تفکیک دقیق این دو ساحت و عدم فر سایش خودکار مصونیت‌ها در پرتو ادعای نقض قواعد آمره تأکید ورزیده اسـت (نوروزی و همکاران، ۱٤۰۳: ٦۱). این تحولات عینی، ماهیت تبعیض‌آمیز دادرسـی‌های فراملی را آشـکار می‌سـازد؛ جایی که مصـونیت دولت‌های غربی در برابر خسارات گسترده ناشی از جنگ، اشغال و مداخله نامشروع حفظ می شود، اما اموال کشورهای در حال توسعه با عناوین حقوقی ساختگی مورد دست‌اندازی قرار می‌گیرد. در نهایت، رویکرد انتقادی به حقوق مسئولیت بین‌المللی نشان می‌دهد که مهار این دست‌اندازی‌ها نیازمند صیانت نامشروط از مصونیت قضایی و اجرایی اموال عمومی به عنوان یکی از ارکان عدم مداخله و استقلال کشورهاست

تا مانع از تبدیل صـــلاحیت‌های قضـــایی ملی به ابزاری برای جنگ‌افروزی مالی و باج‌خواهی ژئوپلیتیکی گردد.

۳-۳. تعهدات حقوق بشری و مشروعیت نهادی

تحلیل سازوکارهای نظارتی حقوق بشر و ارزیابی نسبت آن با تعهدات دولت‌ها، بیانگر وجود بحران مشـــروعیت در نهادهای ناظر بین‌المللی اســـت. از منظر رویکرد انتقادی جهان ســـوم، کارکرد کنونی این نهادها به شدت تحت تأثیر سیاست‌زدگی، گزینش‌گری و اعمال «معیارهای دوگانه» قرار دارد؛ وضعیتی که در آن موازین بنیادین حقوق بشری از هدف اصلی خود یعنی صیانت جهان‌شمول از کرامت انسانی فاصله گرفته و به ابزاری ژئوپلیتیکی جهت اعمال فشار، انزوای دیپلماتیک و ایجاد مسئولیت یک سویه علیه کشورهای ناهمسو در جنوب جهانی تبدیل شده‌اند (احمدی‌نژاد، ۱٤۰٤: ۱۵۰). این اســـتاندارد دوگانه ســـبب گردیده نقض‌های نظام‌مند و گســـترده حقوق بشـــر توســـط قدرت‌های مسلط یا متحدان راهبردی آن‌ها با مصونیت مطلق مواجه شود، در حالی که کشورهای خارج از بلوک قدرت همواره با صـدور قطعنامه‌های تنبیهی، گزارشـگران ویژه کشـوری و تشـکیل هیئت‌های حقیقت‌یاب مواجه می‌گردند؛ رفتاری که بی‌طرفی، جهان‌شـــمولی و کارآمدی نهادهایی نظیر شـــورای حقوق بشـــر ســـازمان ملل را در مواجهه با کشـــورهایی چون ایران با چالش جدی مشـــروعیت روبرو ســـاخته اســـت (امیدی و همکاران، ۱۳۹۵: ۵۹۲). با وجود این نقد ســـاختاری بر نظارت بین‌المللی، مفهوم «مســـئولیت متقابل» اقتضـــا دارد که مواجهه با هژمونی خارجی به نفی تکالیف بنیادین حاکمیت ملی در قبال شـــهروندان خود منجر نگردد. حقوق بین‌الملل بشـــر معاصـــر منظومه‌ای از تعهدات الزام‌آور را بر دوش ســـاختارهای حاکمیتی و به‌ویژه نهادهای تقنینی قرار می‌دهد که اجرای آن‌ها نه به معنای تبعیت از فشـــارهای فراملی، بلکه لازمه تحقق عدالت اجتماعی، تضمین خیر عمومی و استیفای حقوق اساسی ملت در چارچوب حاکمیت قانون است (قاسمی، ۱٤۰٤: ۵۸). بر این مبنا، کاربست رویکرد انتقادی جهان سوم مستلزم نگاهی دوسویه است؛ از یک سو با افشای ابزارسازی سیاسی از حقوق بشر، سازوکارهای نابرابر نظارتی به چالش کشیده می‌شود و از ســـوی دیگر، ضـــرورت ارتقای اســـتانداردهای داخلی دادرســـی منصـــفانه، آزادی‌های بنیادین و حقوق مدنی و شـــهروندی بر پایه اقتضـــائات بومی و عدالت‌محور مورد تأکید قرار می‌گیرد. این بازخوانی نشـــان می‌دهد که حاکمیت ملی زمانی از اســـتحکام پایدار در برابر تعرض‌های خارجی

برخوردار اســـت که تعهدات حقوق بشـــری را نه به عنوان تحمیلی بیگانه، بلکه به مثابه جوهره مشـــروعیت داخلی خود بازتعریف و محقق ســـازد. در نهایت، هم‌افزایی میان مقاومت در برابر ا ستانداردهای دوگانه خارجی و ارتقای پا سخگویی نهادی داخلی، تنها راهبرد کارآمد برای صیانت هم‌زمان از استقلال ملی و پاسداری واقعی از کرامت انسانی به شمار می‌آید.

٤. راهبردها و افق‌های پیش‌رو

گذار از و ضعیت نابرابر کنونی در نظام م سئولیت بین‌المللی، م ستلزم تر سیم الگوهای ایجابی و راهبردهای کنش‌گرایانه از سوی ک شورهای در حال تو سعه ا ست. این بخش با تأکید بر بازآفرینی هنجاری، به بررسی ظرفیت‌های چندجانبه‌گرایی جنوب–جنوب، دموکراتیزه‌کردن فرایند قاعده‌سازی و ضـــرورت توســـعه دکترین‌های حقوقی بومی جهت مقابله با ســـاختارهای ســـلطه و بازتعریف مسئولیت بین‌المللی می‌پردازد.

٤-١. چندجانبه‌گرایی حقوقی نوین

بازآفرینی نظام مســـئولیت بین‌المللی و گذار از هژمونی یک جانبه‌گرایی حقوقی، نیازمند صـــورت‌بندی «چندجانبه‌گرایی حقوقی نوین» بر پایه ائتلاف‌ها و همگرایی‌های راهبردی جنوب–جنوب ا ست. ساختار سنتی حقوق بین‌الملل که ریشه در الزامات هژمونیک قدرت‌های غربی دارد، با کاربست ابزارهایی همچون تحریم‌های فرامرزی، نقض مصونیت‌های قضایی و انتساب یک‌سویه م سئولیت، عملاً کارکرد حمایتی و قاعده‌مند این حوزه را مخدوش ساخته ا ست. در واکنش به این نابرابری ســـاختاری، تشـــکل‌ها و ائتلاف‌های نوظهور پیرامونی نقشـــی تعیین‌کننده در موازنه‌بخشـــی حقوقی ایفا می‌کنند. عضـــویت فعال کشـــورهایی نظیر ایران در گروه بریکس، فراتر از ابعاد تجاری، بستری حیاتی برای توسعه ظرفیت‌های نهادی مشترک در حوزه دلارزدایی، تأسیس نهادهای مالی و بیمه‌ای مســـتقل و به چالش کشـــیدن مبانی حقوقی اقدامات قهرآمیز یک‌جانبه فراهم می‌آورد؛ رویکردی که توان بازدارندگی حقوقی در برابر تحریم‌های نامشـــروع را ارتقا می‌دهد (فرمانی و همکاران، ١٤٠٤: ١٠٨). هم‌زمان، همگرایی امنیتی و اقتصادی در قالب سازمان همکاری شانگهای، زمینه‌ساز تکوین دکترین‌های مشترک پیرامون دفاع از اصل برابری حاکمیت‌ها، عدم مداخله در امور داخلی و صیانت از دارایی‌های دولتی در برابر دست‌اندازی محاکم ملی غربی است. این ائتلاف‌ها با

به چالش کشـــیدن تفســـیرهای تک‌قطبی از نظم بین‌المللی و بازتولید آن در قالب چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای، ســازوکارهای تقابلی غرب را در اعمال فشــارهای یک‌ســویه مهار می‌ســازند (رمضــانی تکلیمی و حق‌پرست، ۱٤۰٤: ۲۸۰). هم‌افزایی حقوقی کشورهای در حال توسعه در پرتو فرایندهای کلان انتقال قدرت در نظام جهانی، نشان‌دهنده ضرورت بازآرایی هنجارهای بین‌المللی به نفع نظامی عادلانه‌تر اســت؛ جایی که همگرایی بازیگران جنوب، به‌ویژه در تعامل میان کشــورهای مســتقل، پتانسیل لازم را برای شکستن انحصار غرب در هنجارسازی حقوق مسئولیت به وجود می‌آورد (شــریعتی و ترکی، ۱٤۰۳: ۸۸). بدین‌ســان، پیمان‌های جنوب–جنوب از چارچوب‌های همکاری سنتی فراتر رفته و به ابزاری برای خلق هنجارهای جایگزین و مشروعیت‌زدایی از ابزارهای کیفری و مالی مسلط بدل شده‌اند. تدوین سازوکارهای مستقل داوری و حل‌وفصل اختلافات، ارائه تفاسیر مشــترک از دفاع مشــروع و مســئولیت ناشــی از تروریســم اقتصــادی، و مقابله جمعی با رویه‌های یک‌جانبه، از مؤلفه‌های محوری این چندجانبه‌گرایی نوین اســت. در نهایت، هم‌راســتاســازی ظرفیت‌های حقوقی و دیپلماتیک این ائتلاف‌ها می‌تواند با پیوند زدن منافع متقابل کشورهای جنوب جهانی، زمینه را برای بازســازی ســاختاری حقوق بین‌الملل و اســتقرار نظمی کثرت‌گرا، مصــون از فشارهای فراملی و وفادار به اصول عدالت جهانی هموار سازد.

٤-۲. دموکراتیزه‌کردن فرایند وضع و تفسیر هنجارها

دموکراتیزه‌کردن فرایند وضع و تفسیر هنجارها، گامی بنیادین در جهت خروج حقوق مسئولیت بین‌المللی از ســاختار ســلســله‌مراتبی و اســتعماری ســنتی به شــمار می‌آید. در نظم حقوقی کنونی، رویه‌های قهرآمیز یک‌جانبه غالباً ذیل مفاهیمی همچون اقدامات متقابل، صلاحیت فرامرزی یا اعمال موازین حقوق بشــری توجیه می‌شــوند، حال آنکه این ابزارها با نقض بنیادین اصــل عدم مداخله و تحمیل خسارات سیستماتیک بر غیرنظامیان، ماهیتی کاملاً غیرمشروع دارند و فراتر از چارچوب‌های حقوقی پذیرفته‌شــده عمل می‌کنند (انصــاری مهیاری و آذری، ۱٤۰٤: ٦۳۱). این واقعیت ســاختاری نشان می‌دهد که رویکردهای یک‌جانبه‌گرایانه با سلب آزادی عمل اقتصادی و نقض حاکمیت ملی دولت‌های جنوب، ماهیتی مجرمانه و تهدیدآمیز یافته‌اند که می‌توان آن را مصــداق بارز تروریســم اقتصادی در حقوق بین‌الملل تلقی نمود؛ پدیده‌ای که هدف آن بی‌ثبات سازی ساختارهای زیستی جوامع هدف از طریق فشار معیشتی است (حیدرقلی‌زاده و همکاران، ۱٤۰٤: ۱۲۷۰). در مواجهه با

چنین رویه‌های ناقض نظمی، انفعال هنجاری در نظام بین‌الملل دیگر پاسخگو نبوده و ضرورت تدوین معاهدات بین‌المللی الزام‌آور علیه اقدامات قهرآمیز یک‌جانبه به اولویتی راهبردی تبدیل شده است. این فرایند تقنینی بین‌المللی می‌تواند با تجمیع ظرفیت‌های سازمان‌های جهان‌شمول نظیر مجمع عمومی سازمان ملل و استفاده از سازوکارهای توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل، صلاحیت‌های قضایی فرامرزی را تحدید نموده و قواعدی شفاف برای تحقق مسئولیت بین‌المللی دولت‌های تحریم‌کننده و جبران خسارات وارده بر دولت‌ها و اتباع آسیب‌دیده وضع کند (حیدرقلی‌زاده و جلالی، ۱۴۰۳: ۱۱۲٤). تحقق دموکراسی هنجاری مستلزم آن است که مراجع وضع قانون در عرصه جهانی از انحصار قدرت‌های صنعتی خارج شوند و فرآیند قانون‌گذاری بین‌المللی به گونه‌ای بازتعریف شود که اراده اکثریت دولت‌های جامعه بین‌المللی، به‌ویژه کشورهای جنوب جهانی، در تکوین قواعد آمره و عرفی منعکس گردد. این گذار پارادایمی نه تنها بستر ساز جرم‌انگاری تحریم‌های یک‌جانبه و تعریف دقیق غرامت‌های بین‌المللی ناشی از تروریسم اقتصادی است، بلکه با برقراری برابری واقعی در فرایند تفسیر و اجرای قواعد، از تبدیل هنجارهای حقوقی به سلاحی علیه توسعه پایدار کشورهای پیرامونی جلوگیری خواهد کرد. در فرجام سخن، تدوین اسناد بین‌المللی جامع و ایجاد سازوکارهای مؤثر پایش و داوری پیرامون مسئولیت ناشی از فشارهای یک‌سویه، بنیانی استوار برای بازتولید حقوق مسئولیت بین‌المللی بر پایه عدالت توزیعی، حاکمیت قانون و صیانت از منافع مشترک جامعه بشری پی‌ریزی می‌کند.

٤-۳. دکترین حقوقی بومی و انتقادی

تکوین دکترین حقوقی بومی و انتقادی، نه به معنای فاصله‌گیری از قواعد مشترک حقوق بین‌الملل است و نه مجوزی برای فروکاستن تعهدات بین‌المللی به اراده یک‌جانبه دولت؛ مقصود، بازاندیشی در شیوه فهم، تفسیر و به‌کارگیری این قواعد با توجه به تجربه تاریخی، ساختارهای نهادی و نیازهای حقوقی ایران است. ادبیات حقوقی وارداتی هنگامی که بی‌واسطه بر مسائل داخلی و بین‌المللی ایران تطبیق داده شود، ممکن است تفاوت زمینه‌ها را نادیده بگیرد و در نتیجه، تحلیل مسئولیت دولت را به بازتولید مفروضات مسلط محدود سازد. در مقابل، دکترین بومیِ انتقادی باید ضمن پایبندی به روش علمی و استدلال حقوقی، نشان دهد که چگونه قواعد ظاهراً عام در عمل تفسیر یا اجرا می‌شوند و چه پیامدهایی برای دولت‌ها و جوامع برخوردار از قدرت نابرابر دارند. در

این مسیر، تحلیل آرای قضایی، از جمله دعاوی مرتبط با دارایی‌های ایران، می‌تواند مبنایی برای سنجش نسبت میان قواعد شکلی، اصول بنیادین و ادعاهای عدالت‌خواهانه فراهم آورد؛ مشروط بر آنکه استدلال حقوقی جای خود را به موضع‌گیری سیاسی ندهد (شهسواری، ۱٤۰۳: ۱۳۷). همچنین، صورت‌بندی معیارهای حقوقی برای ارزیابی اقدامات مغایر با حقوق بین‌الملل، به‌ویژه در زمینه تحریم‌های اقتصادی، مستلزم پیوند دادن قواعد بین‌المللی با ظرفیت‌های حقوق داخلی و تبیین دقیق مبانی صلاحیت، مسئولیت و جبران خسارت است. از این منظر، راهبرد قضایی مؤثر نه بر ادعای کلی نامشروع‌بودن هر اقدام محدودکننده، بلکه بر تحلیل مستند منشأ تعهد، حدود صلاحیت و آثار حقوقی رفتار مورد اعتراض استوار می شود (شریفی طرازکوهی و مدرس سبزواری، ۱۳۹٦: ٤۷). غنی‌سازی ادبیات حقوقی ایران نیز به تولید مفاهیم بومیِ منزوی از دانش جهانی نمی‌انجامد؛ بلکه مستلزم مشارکت نقادانه در مباحث بین‌المللی و عرضه استدلال‌هایی است که هم از آزمون حقوقی و مقایسه‌پذیری عبور کنند و هم تجربه‌های محلی را به حاشیه نرانند. همین منطق در حوزه‌هایی چون حقوق عمومی و حکمرانی فرامرزی اهمیت دارد؛ زیرا نسخه‌های یکسان، بدون توجه به تفاوت‌های نهادی و اجتماعی، ممکن است به ناکارآمدی قواعد یا انتقال نامتناسب الگوهای بیرونی بینجامند (جهانبین و همکاران، ۱٤۰٤: ٥٤). بنابراین، وظیفه متخصصان ایرانی صرفاً ترجمه و شرح دیدگاه‌های موجود نیست؛ آنان باید با پژوهش میان‌رشته‌ای، تحلیل رویه قضایی، ارزیابی اسناد بین‌المللی و نقد منصفانه عملکرد داخلی، چارچوب‌هایی روشن برای تشخیص تعهدات و سنجش مسئولیت ارائه کنند. چنین دکترینی زمانی اعتبار می‌یابد که در برابر دو خطر هم‌زمان بایستد: پذیرش بی‌چون‌وچرای تفسیرهای مسلط و دفاع غیرانتقادی از هر اقدام ملی. حاصل این موازنه می‌تواند تقویت توان استدلالی ایران در مجامع بین‌المللی، افزایش انسجام سیاست حقوقی و مشارکت سازنده‌تر در شکل‌گیری قواعدی فراگیرتر باشد؛ قواعدی که نه به نام جهان‌شمولی تفاوت‌ها را حذف کنند و نه به نام حاکمیت، پاسخگویی حقوقی را نادیده بگیرند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تکیه بر چارچوب نظری رویکرد جهان سوم به حقوق بین‌الملل، تلاش نمود تا لایه‌های پنهان هژمونی، تبار استعماری و صورت‌بندی نابرابر حقوق مسئولیت بین‌المللی را در

تلاقی با تجربه زیسته و تحولات معاصر ایران واکاوی کند. تحلیل‌های به‌عمل‌آمده آشکار می سازد که ساختار کلاسیک مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، به‌عنوان الگویی عام شمول برای تعیین شرایط تحقق و آثار حقوقی اعمال متخلفانه، از ظرفیت تنظیم روابط حقوقی تمامی دولت ها برخوردار است؛ بااین‌حال، عام‌شمولی این قواعد لزوماً به معنای بی‌طرفی تاریخی و برابری واقعی در فرایند تفسیر و اجرای آن‌ها نیست. در این چارچوب، باید میان دو شرط بنیادین تحقق مسئولیت بین‌المللی، یعنی انتساب رفتار به دولت و نقض تعهد بین‌المللی، از یک‌سو و معیارهای ارزیابی رعایت تعهدات اولیه، از جمله استاندارد مراقبت مقتضی، از سوی دیگر تمایز قائل شد. همچنین، اقدامات متقابل در زمره سازوکارهای مرتبط با اجرای مسئولیت قرار می‌گیرند و نه ارکان تحقق آن. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اگرچه این مفاهیم در قالب قواعد عمومی حقوق بین‌الملل صورت‌بندی شده‌اند، نحوه تفسیر و اعمال آن‌ها بدون توجه به شکاف‌های اقتصادی، فناورانه و نهادی میان شمال و جنوب جهانی می‌تواند به نتایج نامتوازن منجر شود. به‌ویژه، اعمال معیار مراقبت مقتضی بدون لحاظ سطح توسعه‌یافتگی، امکانات فنی، ظرفیت نظارتی و شرایط واقعی دولت‌ها، ممکن است انتظاراتی نامتناسب بر کشورهای در حال توسعه تحمیل کند. بنابراین، مسئله اصلی نه فقدان قواعد مشترک، بلکه ضرورت تضمین برابری ماهوی در تفسیر و اجرای آن‌هاست. این یافته‌ها ضرورت بازاندیشی در نحوه اعمال نظام مسئولیت بین‌المللی و حرکت به سوی ساختاری کثرت‌گرا، عدالت‌محور و حساس به تفاوت‌های واقعی دولت‌ها را آشکار می‌سازد.

در پاسخ به پرسش‌های پژوهش پیرامون چگونگی نقد مفاهیم سنتی توسط رویکرد جهان سوم و نحوه بازخوانی تحولات ایران، باید تصریح کرد که تجربه جمهوری اسلامی ایران طی چهار دهه گذشته یکی از گویاترین شواهد ناکارآمدی و سوگیری ساختاری نظام کنونی مسئولیت بین‌المللی است. اعمال گسترده و نظام‌مند اقدامات قهرآمیز یک‌جانبه، رژیم‌های تنبیهی فرامرزی، نقض مصونیت‌های قضایی و اجرایی اموال بانک مرکزی و مراجع حاکمیتی در محاکم داخلی کشورهای غربی، و تسلیحاتی‌سازی نهادهای مالی بین‌المللی، همگی مصادیق نقض تعهدات بنیادین بین‌المللی به‌ویژه اصل منع مداخله، احترام به حاکمیت ملی و تعهدات حقوق بشری نظیر حق بر حیات، سلامت و توسعه اقتصادی به شمار می‌روند. با این حال، حقوق مسئولیت سنتی با فروکاستن تحریم‌های فلج‌کننده به «اقدامات متقابل مجاز» یا تفاسیر موسع از دفاع مشروع و نظم عمومی، عملاً

از شناسایی مسئولیت بین‌المللی دولت‌های تحریم‌کننده طفره می‌رود. پاسخ مشخص پژوهش به این چالش آن ا ست که بازخوانی انتقادی حقوق م سئولیت ن شان می‌دهد تعهدات عام‌ال شمول نباید به ابزار گزینشی قدرت‌های بزرگ برای اعمال فشار بر کشورهای جنوب تبدیل شوند، بلکه باید نقض سازمان‌یافته حقوق بنیادین ملت‌ها ناشی از تروریسم اقتصادی را به عنوان رفتار متخلفانه بین‌المللی با مسئولیت عام همه دولت‌ها شناسایی کنند. همچنین پیگیری پرونده‌های حقوقی ایران در دیوان بین‌المللی دادگ ستری، هرچند دارای ارزش هنجاری و نمادین در شک ستن انح صار تفا سیر غربی است، اما محدودیت‌های ناشی از نبود ضمانت اجرا در نظم کنونی را آشکار ساخته و مؤید این امر است که حقوق بین‌الملل پوزیتیویستی به‌تنهایی قادر به مهار اقدامات هژمونیک نیست.

بر این مبنا، گذار از ساختارهای نابرابر و هژمونیک به یک نظام بین‌المللی واقعاً کثرت‌گرا، عادلانه و فراگیر، مستلزم مشارکت مؤثر کشورهای جنوب جهانی در فرایند توسعه، تفسیر و اجرای قواعد حقوق بین‌الملل است. تجارب زیسته کشورهایی نظیر ایران که با فشارهای ساختاری و چالش‌های حقوقی متعدد مواجه بوده‌اند، می‌تواند زمینه‌ای برای توسعه استدلال‌های حقوقی و بازاندیشی در شیوه اعمال قواعد مسئولیت بین‌المللی فراهم آورد. برای تحقق این تحول، ضرورت دارد کشورهای در حال توسعه از طریق چارچوب‌ها و ائتلاف‌های نوین فرامنطقه‌ای نظیر بریکس و سازمان همکاری شانگهای، ظرفیت‌های حقوقی و نهادی مشترکی برای مقابله با اقدامات قهرآمیز یک‌جانبه و تقویت سازوکارهای حل‌وفصل اختلافات ایجاد کنند. همچنین، تدوین معاهدات بین‌المللی الزام‌آور در زمینه محدودسازی اقدامات قهرآمیز یک‌جانبه، توسعه معیارهای دقیق و منصفانه برای ارزیابی تعهدات پیشگیرانه دولت‌ها و تفسیر استاندارد مراقبت مقتضی با توجه به محتوای تعهد اولیه، میزان خطر قابل پیش‌بینی، امکانات معقول و در دسترس، ظرفیت‌های فناورانه و نهادی و شرایط خاص هر دولت، از اقدامات ضروری در این مسیر ا ست. چنین رویکردی ضمن حفظ ماهیت عام‌شمول تعهدات بین‌المللی، از تحمیل انتظارات نامتناسب بر دولت‌های برخوردار از ظرفیت‌های متفاوت جلوگیری می‌کند و امکان تحقق برابری ماهوی را افزایش می‌دهد. در نهایت، حقوق مسئولیت بین‌المللی تنها زمانی به مشروعیت و کارآمدی حقیقی دست خواهد یافت که قواعد مشترک آن نه به‌عنوان ابزاری برای تثبیت مناسبات نابرابر قدرت، بلکه به‌عنوان سازوکاری

برای تضـمین پاسـخگویی برابر دولت‌ها، جبران خسـارات و تحقق عدالت بین‌المللی به کار گرفته شوند.

فهرست منابع

احمدی‌نژاد، مریم (۱٤۰٤). نقاب حقوق بشـــر: بازخوانی عملکرد دوگانه ایالات متحده در نظام بین‌الملل. پژوهش‌نامه فقه و علوم اسلامی، (۱٤)، ۱٤۳–۱٦۸.

امیدی، علی؛ پوربافرانی، حســـن و پورعلی، ایمان (۱۳۹۵). مواجهه دو دیدگاه حقوقی: تحلیلی بر تعامل و تقابل جمهوری اسلامی ایران با شورای حقوق بشر سازمان ملل. مطالعات حقوق عمومی، ٤٦(۳)، ۵۸۱–٦۰۲.

انصاری مهیاری، علیرضا و آذری، محمد (۱٤۰٤). مبانی مشروعیت تحریم‌های اقتصادی در نظام بین‌الملل. قانون‌یار، (۳٦)، ٦۲٤–٦٤۰.

جهانبین، شـباب؛ فقیه حبیبی، علی؛ محمدی، علی؛ شـیرازیان، شـیرین و کیادلیری، هادی (۱٤۰٤). اسـتقصـا عوامل اتلاف توافقنامه‌های اقلیمی با نگاهی به لزوم تمرکززایی بر الگوهای حقوقی بومی‌ســـازی شـــده. دستاوردهای نوین در حقوق عمومی، (۱۳)، ٤۵–٦۱.

حیدرقلی‌زاده، جعفر؛ جلالی، محمود و رئیسی، لیلا (۱٤۰٤). تحریم‌های یکجانبه مصداق تروریسم اقتصادی در حقوق بین‌الملل. مطالعات حقوق عمومی، ۵۵(۲)، ۱۲٦۱–۱۲۷۹.

حیدرقلی‌زاده، جعفر و جلالی، محمود (۱٤۰۳). توســـعه تدریجی حقوق بین‌الملل در مقابله با تحریم‌های اقتصادی. مطالعات حقوق عمومی، ۵٤(۲)، ۱۱۱۳–۱۱۳٦.

رمضانی تکلیمی، داود و حق‌پرست، هادی (۱٤۰٤). سنجش راهبرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در سازمان همکاری شانگهای. محیط‌شناسی راهبردی جمهوری اسلامی ایران، ۹(٤)، ۲٦۵–۲۹۲.

زنگی اهرمی، عهدیه؛ عزیزی مرادپور، حمید و باقرزاده، احد (۱٤۰۰). آثار تحریم‌های یکجانبه بر رعایت حقوق بشر با تأکید بر تحریم‌های ایالات متحده آمریکا علیه ایران. مطالعات بین‌رشته‌ای دانش راهبردی، ۱۱(٤۳)، ۳۹–٦۸.

شریعتی، شهروز و ترکی، هادی (۱٤۰۳). ارزیابی تطبیقی رویکرد ایران و چین در فرایندهای بین‌المللی انتقال قدرت. مطالعات بین‌المللی، ۲۱(۲)، ۷۵–۹۵.

شریفی طرازکوهی، حسین و مدرس سبزواری، ساسان (۱۳۹٦). راهبرد قضایی برای درک مفهوم «اقدامات مغایر با حقوق بین‌الملل» در نظام حقوقی ایران (مطالعه موردی: تحریم‌های اقتصادی). حقوقی بین‌المللی، (۵۷)، ۲۹–٦۱.

شهسواری، احسان (۱٤۰۳). منزلت دکترین پاکستی در قضیه برخی دارایی‌های ایران. حقوقی بین‌المللی، ٤۱(۷۳)، ۱۲۱–۱۵۵.

علائی، حسین و زارعی، رضا (۱٤۰۱). بررسی تحریم‌های اقتصادی از منظر حقوق بین‌الملل: با تأکید بر اسناد حقوق بشری. مطالعات حقوق بشر اسلامی، ۱۱(۲٦)، ۷۵-۹٦.

فرمانی، را ضیه؛ صلاحی، سهراب و دیانت، محسن (۱٤۰٤). جایگاه بریکس در سیاست خارجی گفتمان انقلاب اسلامی ایران؛ چالش‌ها و ضرورت‌ها. مطالعات راهبردی انقلاب اسلامی، ۳(۲)، ۹۷-۱۲۸.

فروغی، فضل‌الله و عباسی، مراد (۱۳۹۸). نقض مصونیت قضایی و اجرایی دولت‌ها و اموالشان (مطالعه موردی مصادره دارایی جمهوری اسلامی ایران توسط ایالات متحده آمریکا). مطالعات حقوقی، ۱۱(۱)، ۱٦۵-۲۰۵.

قاسمی، غلامعلی (۱٤۰٤). گریزناپذیری مجلس از حقوق بین‌الملل بشر: چالش‌های تقنینی و فرصت‌های پارلمانی. دین و قانون، ۱۳(٤۷)، ٤۱-۷۲.

کرباسی، مهشید؛ ظاهری، علیرضا؛ عبداللهی، محسن و کوچ‌نژاد، عباس (۱٤۰۱). مصونیت دولت‌ها و اموال آنها در پرتو حقوق داخلی کشورها (مطالعه موردی ژاپن و ایتالیا). پژوهش‌های حقوقی، ۲۱(۵۱)، ۳۹-۷۲.

نوروزی، میثم؛ حبیبی سوادکوهی، صابر؛ شایان‌مهر، مهدی و طباطبایی‌نسب، سید علی (۱٤۰۳). مصونیت اموال دولت در حقوق بین‌الملل با تأکید بر رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه برخی دارایی‌های ایران. حقوقی بین‌المللی، ٤۱(۷۳)، ٤۵-۸۰.

Achiume, E. Tendayi, & Carbado, Devon W. (2021). Critical race theory meets Third World approaches to international law. UCLA Law Review, 67(1), 1462-1500.

Achiume, E. (2025). Race, reparations, and international law. American Journal of International Law, 119(3), 397-422.

Anghie, A. (2023). Rethinking international law: A TWAIL retrospective. European Journal of International Law, 34(1), 7-112.

Anghie, A. (2025). The injustices of reparations. American Journal of International Law, 119(3), 423-451.

Bogdanova, I. (2022). The legality of unilateral economic sanctions under public international law. In Unilateral sanctions in international law and the enforcement of human rights. Brill Nijhoff.

Crawford, J., & Baetens, F. (2022). The ILC Articles on State Responsibility: More than a "Plank in a Shipwreck"? ICSID Review - Foreign Investment Law Journal, 37(1), 13-19.

Gómez Sánchez, D., & Arenas Catalán, E. S. (2024). Third World approaches to international law (TWAIL). In Contemporary Methods in International Legal Research: Between Legal Interpretivism and Empirical Inquiry. Cham: Springer Nature Switzerland.

De Stefano, C. (2022). Attribution of conduct to a State. ICSID Review - Foreign Investment Law Journal, 37(2), 20-50.

Enyew, E. L. (2022). Sailing with TWAIL: A historical inquiry into Third World perspectives on the law of the sea. Chinese Journal of International Law, 21(3), 439-497.

La Rasilla, I. D. (2021). TWAIL Post colonial approaches to the history of international law. In Alexander Orakhelashvili (Ed.), International Law and History. Cambridge University Press.

Lim, C. L., & Mitchell, R. M. (2023). Neutral rights and collective countermeasures for erga omnes violations. International & Comparative Law Quarterly, 72(2), 361-391.

Mbengue, M. M., & Akinkugbe, O. D. (2023). The criticism of Eurocentrism and international law: Countering and pluralizing the research, teaching, and practice of Eurocentric international law.

Thin, S. (2024). Beyond bilateralism: A theory of State responsibility for breaches of non-bilateral obligations. Edward Elgar Publishing.

Von Arnauld, A. (2023). The Third World and the quest for reparations: Afterword to the Foreword by Antony Anghie. European Journal of International Law, 34(4), 787-800.

White, N. D. (2024). Countermeasures and sanctions. In Malcolm D. Evans (Ed.), International law. Oxford University Press.